

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / اصالة عدم التذكية

اصالة عدم التذكية

امروز باید به دو نکته به عنوان قاعده توجه داشته باشیم:

نخست اینکه برای تذکيه حیوان مأكول اللحم (حلال گوشت)، دو اثر وجود دارد: یکی اثر حلیت اکل و دیگری اثر طهارت. همان طور که در تنقیح کلمات اصحاب در جلسه قبل بیان شد، از شهید در «مسالك» و پیش از او و پس از او، جای تردیدی نیست و مورد اتفاق فقهاست که در حیوان مأكول اللحم، تذکيه دو اثر دارد:

یک اثر حلیت اکل آن است؛ زیرا اگر حیوان تذکيه نشود، میتة است که اکلش جایز نیست و حرام می باشد.

اثر دوم طهارت آن است. در اینکه اثر دوم تذکيه حیوان مأكول اللحم طهارت است، حتی یک نفر مخالف نیز وجود ندارد و حتی علمای اهل سنت نیز آن را قبول دارند؛ بنابراین این مسئله بین شیعه و سنی اتفاقی است. منتهی اهل سنت می گویند علاوه بر تذکيه، دباغت و دباغی هم مطهر است، اما شیعه آن را قبول ندارد.

بنابراین «بضرورة من الشرع و باتفاق المسلمين، علماء الخاصة و العامة»، تذکيه که عبارت است از «فری اوداج اربعة و حلقوم مستقبلا الى القبلة همراه با بسم الله»، هم موجب حلیت اکل حیوان مأكول اللحم می شود و هم سبب طهارت این حیوان پس از زهوق روحش به واسطه تذکيه می گردد.

اما در مورد حلیت اکل، خود آیهی شریفه ناطق است و بر آن دلالت دارد. زیرا در آیهی شریفه ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهْلِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ التَّطْيِحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ﴾^۱ واژه «حرمت» به معنای «حرمت اکل» است. این مطلب را عرف و متفاهم عرفی می گوید. دلیل آن نیز قرینهی مناسبت حکم و موضوع است.

در اصول خوانده اید که یکی از قرائنی که به خطاب اعطای ظهور می کند، قرینهی مناسبت حکم و موضوع است. برای این

۱ سورة مائدة، آیه ۳.

مطلب به آیهی شریفه‌ی ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ﴾^۲ مثال زده‌اند؛ گفته‌اند در آنجا مقصود حرمت نکاح آن‌هاست. در اینجا قضیه برعکس است؛ در اینجا نکاح مقصود نیست، زیرا چنین چیزی واقع نمی‌شود و مترقب و شایع نیست، بلکه اکل آن مقصود است که می‌خوردند و قرآن آن را تحریم کرده است.

چهار مورد اولی که در آیه ذکر شده است یعنی «میت»، و «دم»، و «لحم خنزیر»، و «ما اهل لغیر الله به» اصلاً قابلیت تذکیه ندارند. زیرا خنزیر، همان‌طور که می‌دانید، حتی اگر تذکیه شود نه طاهر می‌شود (چون نجس‌العین است و با تذکیه طاهر نمی‌شود) و نه حلال.

اگر سوال شود چرا سگ را در اینجا ذکر نکرده است؟ باید گفت: آنچه به ذهن می‌رسد این است که خوردن سگ در همان زمان نزول وحی شایع نبوده و نمی‌خورند، لذا وجهی برای تحریم آن نداشته است. آن چیزی که خوردنش شایع بود، همان خنزیر بوده، فلذا اینجا ذکر شده است؛ وگرنه حکم سگ معلوم است. به ضرورت شرع و اتفاق مسلمین اکل آن حرام و نجس‌العین است.

پس چهار مورد اول چنین است: خنزیر قابلیت تذکیه ندارد و با تذکیه طاهر و حلال نمی‌شود. «دم» (خون) نیز حیوانی نیست که قابل تذکیه باشد. همچنین «میت» یعنی حیوانی که «زهق روحه بحتف الانف» و به غیر سبب تذکیه مرده است؛ وقتی زهوق روح شد و مُرد و مردار شد، باز این قابل تذکیه است؟ معلوم است که نیست. این سه مورد. چهارم «و ما اهل لغیر الله» است، یعنی اهل کتاب ذبیحه را به نام آنچه خود معتقد بودند (به نام غیر خدا) ذبح می‌کردند و قرآن خوردن آن را تحریم کرد و فرمود: ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^۳ یعنی آنچه که نام خدا برایش ذکر شد حق دارید بخورید. این «کلوا» هم در موضع توهم حذر است و افاده اباحه می‌کند.

سپس آیه اضافه می‌کند: «و المنخنقة و الموقوذة و المتردية و النطيحة و ما اكل السبع».

این مواردی که خفه می‌شوند، یا از بالای کوه پرت می‌شوند، یا حیوانی به آن شاخ می‌زند، و «و ما اكل السبع» (آنچه حیوان درنده‌ای آن را دریده است)، این‌ها هم در واقع خوردنشان حرام است. ولی این استثناء «الا ما ذکیم» به این پنج‌تای اخیر برمی‌گردد. یعنی به «منخنقه» و «موقوذه» و «متردیه» و «نطیحه» و «ما اكل السبع». دلیل آن چیست؟ دلیل این است که این حیوانات درجا نمی‌میرند! ممکن است حیوانی دیگر را شاخ بزند، یا گلویش گیر کند و خفه شود، اما درجا نمیرد.

^۲ سوره نساء، آیه ۲۳.

^۳ سوره انعام، آیه ۱۱۸.

ممکن است شما به حیوان برسید در حالی که شاخش به درخت گیر کرده، یا جایی خفه شده، یا از بالای کوه افتاده ولی هنوز دست و پا می‌زند. این موارد امکان دارد و امر شایعی است.

بنابراین در این پنج مورد و همچنین مورد آخر («ما اكل السبع» که حیوان دریده شده ولی هنوز دست و پا می‌زند) چون امکان تذکيه وجود دارد، حکم متفاوت است. فلذا در روایاتی همچون صحیحه زراره وارد شده است که اگر تذکيه اش کنید و فري اوداج نمایید، حتی اگر در شرف موت هم باشد تفاوتی ندارد؛ همین که دست و پا می‌زند، دمش یا دستش یا چشمش را تکون می‌دهد، به حکم شرع قابلیت تذکيه دارد. لذا فرمود «الا ما ذکیتم» و همه‌ی مفسرین استثنا را به آن برگرداندند.

صحیحه زراره

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْحَيَوَانِ غَيْرِ الْخَنزِيرِ وَ النَّطِيحَةِ وَ الْمُتَرَدِّيةِ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ - إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ فَإِنْ أَدْرَكْتَ شَيْئاً مِنْهَا وَ عَيْنٌ تَطْرِفُ أَوْ قَائِمَةٌ تَرْكُضُ أَوْ ذَنْبٌ يُمَصُّ فَقَدْ أَدْرَكْتَ ذَكَائَهُ فَكُلْهُ قَالَ وَ إِنْ ذَبَحَتْ ذَبِيحَةً فَأَجَدْتَ الذَّبْحَ فَوَقَعَتْ فِي النَّارِ أَوْ فِي الْمَاءِ أَوْ مِنْ فَوْقَ بَيْتِكَ أَوْ جَبَلٍ إِذَا كُنْتَ قَدْ أَجَدْتَ الذَّبْحَ فَكُلْ»^۴.

بر اساس این روایت و روایات دیگر در این باب، اگر نطیحه و مترديه یا موارد دیگری که در آیه شریفه ذکر شده است زخمی شوند ولی جان در بدن داشته باشند و انسان آن حیوان را در چنین حالتی درک کند و آن را ذبح نماید، در این صورت مذکی حساب شده و حلال خواهد بود.

و همچنین اگر حیوان بعد از ذبح در آتش بیفتد یا پرت شود، چون ذبح صحیح انجام شده، حلال است و مصداق «الا ما ذکیتم» است.

اگر در اینجا اشکال شود که آیا استثنا شامل خنزیر و موارد اولیه نیز می‌شود؟ در پاسخ باید گفت: همان‌طور که بیان شد، آن چهار مورد اول قابلیت تذکيه ندارند و چون قابل تذکيه نیستند، قطعاً استثنا شامل آن‌ها نمی‌شود. استثنا به همان پنج مورد آخر برمی‌گردد و دلیل آن وجدان است. زیرا اگر حیوانی پرت شود، یا شاخش گیر کند، یا خفه شود، فوراً نمی‌میرد و طول می‌کشد تا جان دهد و دست و پا می‌زند. اگر در حالی که دارد دست و پا می‌زند به آن برسید و تذکيه کنید، حلال می‌شود.

صحیحه‌ی زراره نخواسته همه موارد را احصاء کند، لذا می‌فرماید: «كل كل شیء من الحيوان غير الخنزير و النطيحة و

^۴ تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج ۹، ص ۵۸.

المرتدية و ما اكل السبع... و هو قول الله». یعنی غیر از این‌ها را بخور. مقصود از نخوردن این موارد، صورتی است که قبل از ادراکِ تذکيه، زهوق روح شده باشد (زیرا موارد قابل تذکيه، اگر پیش از تذکيه بمیرند، مردار شده‌اند). در این صورت آن حیوان با خنزیر فرقی نمی‌کند، چون مردار شده است. بنابراین نهی از اکل مربوط به قبل از «الا ما ذکیتم» است؛ یعنی اگر قبل از اینکه به تذکيه برسد حیوان مرده باشد. اما «الا ما ذکیتم» یعنی «الا ما ادرکت ذکاته».

بحث فوق مربوط به حلیت اکل بود. اما در مورد حصول طهارت، نصوص فراوان است. ما تا به حال در این بحث که حدود هشت یا ده جلسه طول کشیده است، تمام نصوصی که خواندیم مربوط به طهارت و صحت نماز در آن بود. عباراتی نظیر «علمت انه ذکی» همگی ناظر به طهارت هستند؛ زیرا تذکيه سبب طهارت است و نماز در حیوان مأكول تذکيه شده جایز است.

دلیل قاعده اصالت عدم تذکيه

بحث دوم که بسیار مهم است، دلیل قاعده‌ی «اصالت عدم تذکيه» است. این یک اصل است. دلیل اصلی این قاعده، استصحاب است.

بیان ذلک این است که مرگ حیوان دو گونه است:

تارۀ مردن طبیعی است؛ یعنی بدون اینکه کسی از بیرون آسیبی به حیوان بزند، خودش می‌میرد. مصداق «کل نفس ذائقة الموت» است، چه حیوان باشد و چه انسان، طبعش چنین است که تا زمانی زنده است و سرانجام بر اثر یک عامل درونی، مانند بیماری، بدون هیچ آسیب و ضربه‌ی بیرونی یا صید و بریده شدن گلو، می‌میرد. این یک سبب موت است.

سبب موت دیگر آن است که از بیرون ضربه‌ای به حیوان وارد شود؛ یعنی فعل یا حدثی اتفاق بیفتد. مثلاً حیوانی آن را بدرد، یا جایی گیر کند، یا از جایی بیفتد. این‌ها همه حوادث خارجی هستند که اگر عروض این عارض و حدوث این حادث نبود، حیوان به طبع خود نمی‌مرد.

کلام در این است که اگر شک کنیم که آیا حیوان به مرگ طبیعی مرده یا به سبب خارجی؟ مقتضای استصحاب عدم، این است که اصل بر آن است که حدثی از خارج رخ نداده است. چون احتمال می‌دهیم مرگ به خاطر یک حدث خارجی باشد، اصل، عدم رخداد حدث از خارج است.

یکی از حوادثی که می‌تواند از خارج رخ دهد، نفس تذکیه است. تذکیه، فعلی آدمی و «حدث من الاحداث» است. اگر شک کنیم که آیا مرگ به سبب تذکیه بوده یا غیر تذکیه، حکم چیست؟ غیر تذکیه (هر حادثه‌ای دیگری که فرض کنید، هرچند فعل خارجی باشد) با مرگ طبیعی از جهت حکم تفاوتی ندارد و حیوان در حکم میت می‌شود.

پس «غیرالمذکّی» همان میت است. حضرت «ما لم يعلم انه مذکّی» را ملحق به «غیرمذکّی» کرده‌اند. آنچه می‌دانیم غیرمذکّاست، تکلیفش معلوم است و میت می‌باشد؛ مشکوک التذکیه نیز ملحق به آن است.

در مقابل این روایت، نصّ معارضی وجود دارد که همان موثقه‌ی سماعة بن مهران است.

موثقه سماعة بن مهران

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَقْلِيدِ السَّيْفِ فِي الصَّلَاةِ وَ فِيهِ الْفِرَاءُ وَ الْكَيْمُخْتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مَيْتَةٌ»^۵.

حضرت فرمود: تا وقتی که علم به میت بودن نداشته باشد صلاتش جایز است.

اما روایت دیگر، موثقه ابن بکیر است که می‌گوید «ما لم تعلم انه مذکّی» محکوم به نجاست است.

این تعارض است. زیرا قبلاً گفتیم غیرمذکّی یعنی میت، و «کل غیر المذکّی میتة»؛ پس «ما لم تعلم انه مذکّی» (آنچه نمی‌دانی تذکیه شده یا نه) در واقع همان «ما لم تعلم انه میتة» است.

عبارت «ما لم تعلم انه مذکّی» تحلیل می‌شود، زیرا شک دو طرف دارد: هرگاه شک کنید که آیا حیوان مذکّی است، شک در غیرمذکّی بودن آن نیز دارید. پس «ما لم تعلم انه غیر مذکّی» نیز وجود دارد. چون غیرمذکّی مساوی با میت است، پس «ما لم تعلم انه میتة» با «ما لم تعلم انه غیر مذکّی» (یا عدم علم به مذکّی بودن) سیاق واحدی دارند.

لذا در اینجا به حسب ظاهر تعارض مستقر می‌شود. اما دو راه حمل وجود دارد که ما حمل دوم را ترجیح دادیم و گفتیم متعین است و با آن تعارض حل می‌شود.

این مطلب را فردا توضیح خواهیم داد.

^۵ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۲، ص ۱۰۷۴، أبواب النجاسات والأواني، باب ۵۰، ح ۱۲، ط الإسلامية.